

نمایشنامه « هزار شماره نامعکوس »

نویسنده :

روزبه حسینی

(صحنه پر است از همه چیز ؛ حتی ستاره در آن هست...!)

زن : نهصد و نود و هشت ، نهصد و نود و هفت ، نهصد و نود و شش ... می شه تمومش کنی ؟ ... نهصد و نود و پنج ، نهصد و نود و چهار ، نهصد و نود و سه ... خوبه ... حالا از سه ، دو ، یک ... مرسی عزیزم ...
ظاهر ... ظاهر ... ظاهر ... حرف زدن با عشق شروع می شه ... اما تو که این حرفو قبول نداری ... کدوم حرفو ؟ ... تو اصلن حرف نمی زنی ... فقط به شمارش معکوس فکر می کنی یا بر عکس اصلن فکر نمی کنی ... اگر فکر می کردی حرف می زدی لا اقل ... یا برعکس اگه حرف می زدی دیگه فکر نمی کردی ...

گفتم که زندگی با عشق شروع می شه ... اما تو می گی به شمارش معکوس فکر کن یا بر عکس ... اصلن فکر نکن ... فکر نمی کردی حالا ... حرف نمی زدی اصلن که فکری کرده باشی ... ای تُف به هر چی بر عکس ... اما ... اما عشق هم اولشه ... هم آخرش ... آخر چی ؟ ... اینجای حرفم بود که رشته ی این نخو رشته ی این نخو رشته ی این نخو پاره کردی ... یه عاشق خوب ... یه عاشق مُرده ست ... ؛ یعنی برای مُردن باید عاشق شد ... یا بر عکس ، برای عاشق شدن باید مرد ...

ولی تو حرف نمی زدی که ... فقط دستاتو فقط دستاتو فقط دستاتو تو هوا تگون می دادی و فکر نمی کردی ... یا بر عکس فکر می کردی و دستاتو تگون نمی دادی اصلن ... تُف به هر چی بر عکس ... تُف ... بر می گرده ... با اون چشاش یا بر عکس بر نمی گرده ... بی اون چشاش!

بیست و پنج ، بیست و چهار ، بیست و سه ، ... اما مردن که اصلن مسئله ی مهمی نیست یا بر عکس مساله ی مهمیه و تو فکر نمی کردی اصلن می دونی؟! ... عشق مساله ی گنده ایه ... مثل ... مثل اون دو تا ابر گنده ای که به هم می خورن و جرقه ای که تازه اولشه ... یا بر عکس ... اول چی ...؟! نمی دونی که ... اما ابرا هر چی گنده تر ... صدای برقشون کوچیک تر (سکوت طولانی) حالا اون ده سالشه ... بین پدر سوخته چه قدی کشیده ... درست مثل تو که حالا ... قدت ... به ابرا رسیده و این پدر سوخته از حالا به ابرای گنده تر از دهنش فکر می کنه ... ندیدی که تو ... اصلن فکر نمی کنی ... یا بر عکس ، اگه فکر می کنی ... حرف نمی زنی ... ای تُف ... به هر چی ... بر عکس ... تو فقط حالا رد می شی ... حالا با اون چشاش رد می شی و نمی بینی حتی ...
نمی دونی که ... نگاهم می کنی حتی ... فقط رد می شی فقط رد می شی فقط رد

می شی فقط رد می شی حالا و پدر سوخته لباسو مَثِ لبو وَر می چینه و ... بهانه ی تو که نه ! تو که رد می شی ... با اون چشاش ... بهانه ی سرخی لبو رو می کنه و فکر نمی کنه ... مَثِ خودت لابد ... یا بر عکس ...

شصت و چار ، شصت و سه ، دو ، یک ... تمومش کن ... پنجاه و نه ، هشت ، هفت ... مرسی عزیزم ... همینجا بود که معنی عشق رو فهمیدم ... یا بر عکس عشق معنی منو فهمید ... ای تُف بر عکس ، اما معنی که اصلن مهم نیست ... جاش ... جاش مهمه ... اینجا بود ؟ ... نه ... به گمانم همین ... همین جا بود که رد شدی ... ندیدی که ... با اون چشاش ... مهمه ؟ ... جاش که مهم نیست اصلن ... یا بر عکس ... این "یا برعکس" کار خودته و اون پدر سوخته ات ... که لباسو مثل لبو وَر می چینه حالا لبوام که اصلن ... اصلن کی گفته شمردن کار مهمیه که لبو مساله ی مهمی نباشه یا برعکس؟! ... هان؟! آها! ... خوب شد گفتی ... پس تو گفتی! ... ای تُف ... به هر چی لبو و شمارشِ نَفْسِه! ... که اگر کار مهمی بود ... لااقل رد می شدی ... یا برعکس ، آخ خ تُف! ... گیر کرد ... اِهه ... اِهه ... اوهوم ... اوهووم ... دستم گیر کرد ... انگشتم لای در ، گیر کرد تو که گیر نکردی اصلن ... یا بر عکس ، گیرم اگه کردی لا در نبوده لابد ... حالا اصلن مهم نیست که کویید به در ... با پا ... کویید به در ... چند بار ... چندین بار ... حمل کردم بهش ... یا بر عکس ... چپید تو و قبلش تو کوچه پیچیده بود و ندیدش با اون چشاش ... یا بر عکس ... تُف دیدش بی اون چشاش ؟ ... چند بار ... چندین بار ... اما گیر کرد ... تو که نکردی لا در ... سُرخ شد ... مثل لبو ... ای تُف به هر چی لبو و (سکوت طولانی) اما لباس سرخ بود ... لُپاشم بود ... بود ... سرخ بود ... لُپاشم سرخ بود مثل لبو ... ای تُف به هر چی (سکوت طولانی) از بس تو کوچه پیچید و چپید لای در ... با اون چشاش .

هفتاد و دو ، هفتاد و یک ، تمومش کن ... شصت و نه ، شصت و هشت ... مرسی عزیزم! چشاش خالی شد و انگشتِ من لای در گیر بود هنوز ... تو ندیدی ... رد نشدی انگار ... با اون چشاش ... یا بر عکس ... رشته ی این نخم رشته ی این نخم رشته ی این نخم پاره شد ... اما عکسو ، عکسو که دیده بود پدر سوخته با اون چشاش ... قمقمه هم تو دستت بود ... قمقمه هم تو دستت بود ... نگاش کردی ... خوردیش ... گنده تر از دهنِت بود ... اما خوردیش ... لباسم سرخ سرخ ... مثل لبو ... ای تُف به هر چی لبو و شمارشِ نَفْسِه که اگه ... اگه مهم بود ... سرخ نبود که ... لبو نبود اصلن ... این ... اینجا ... اینجاست که ... همین جاست که ... نه! ... اینجا نبود ... این ، جاش نبود ... جاش که مهم نیست اصلن ... که تو ... که تو که حرف ... که تو که باید حرف می زدی ... اما تو عکسم حرف نمی زدی یا برعکس اگه فکرم می کردی حرف

نمی زدی ... تو فقط گنده تر از دهنِت می خوردی ... چی می خوردی ؟ ... حالا مهم نیست که ... هر چی ... یا برعکس اگه می خوردی هم فکر می کردی یه عاشق خوب ، یه عاشق مردست یا برعکس ... حالا پدر سوخته که پدر مادر نداره فکر کنه به جاش ... جاش که مهم نیست اصلن ... حالا داشتم همچین حرفی نداشت ... اگه داشت زده بود لابد ... با اون قدش ... با اون چشاش ...

رد شدی ... یا بر عکس ... رد نشدی که ... پیچید و چپید و گیر کرد لای در .. حالا ... نمی کُردم تو رد شدی ... اما لابد کرده که این پدر سوخته با اون لباس ... که مثل لبو پیچید و چپید و ... اما لابد کرده که این پدر سوخته با اون لباس که مثل لبو پیچید و چپید و ... اما لابد که مثل لبو پیچید و چپید و ...

نمی دونی که ... اما کردی یا بر عکس ... می دونی که نکردی ... یا برعکس ... نمی دونی که ... اما کردی یا بر عکس ... می دونی که ... نکردی (سکوت) اون تیکه روزنامه هنوز مچاله ست (سکوت) گذاشتمش لای در ، ابرای گنده به هم می خورن ، یه پدر سوخته درست نَچپه گیر کنه اینجا ... یا برعکس ... تُف ... با اون چشاش ... ! حالا چشا که اصلن مساله ی مهمی نیست ... این همه چش هست حالا ... یا برعکس ... بی اون چشاش ... تو که گیر نکردی حالا ... حالا این کاغذ مچاله لای در گیر نکنه !... مهمه مگه ؟... مهم نیست که اصلن ... مهمه مگه ؟... مهم نیست که اصلن ... بازم پاره شد (سکوت) تُف به هرچی نخ پاره ست ... نخ پاره ست ... نخ پاره ست ... عکسم اگه دید قمقمه که جلوش بود لابد قمقمه که جلوش بود لابد ، عکسم اگه دید قمقمه که جلوش بود لابد قمقمه که جلوش بود لابد ... تو دهنِت ... گنده تر از دهنِت ... چی

می خوردی ؟ ... مهم نیست که حالا ... هرچی ... عکسو که ندیده پدر سوخته ... اونم بی اون چشاش ... از پشتِ قمقمه هم بوده صورتش از پشتِ قمقمه هم بوده صورتش از پشتِ قمقمه هم بوده ... صورتش ... کاغذم که لبویی شد ... بی پلاک ؛ بی پلاک و الا مردن که مساله ی مهمی نیست اصلن بی پلاک و الا مردن که مساله ی مهمی نیست اصلن ... یا برعکس ، بی پلاک ؛ بی پلاک و الا مردن که مساله ی مهمی نیست اصلن ... یا برعکس ... مرده ی خوبم ... تازه یه عاشقِ خوبه ...

این همه ام چش هست تو دنیا ... دیده یا ندیده ... مهم نیست لابد ... لای دَرَم گیر کرده باشه حالا ... تو که نکردی اصلن ... رد شدی ... یواش ... یواش ... یا برعکس ... کردی اما رَدَم نشدی اصلن ... هفتاد و نه ... هفتاد و هشت ... هفتاد و هفت ... مرسی عزیزم ... بازم پاره بازم پاره بازم پاره شد ... تُف ، تُف به هر چی تُف به هر چی تُف به هر چی پاره ست ... تُف به هر چی پاره ست ...

حالا هر هزار شماره ... راست و درست ... کاغذ مچاله رو ... براش مثل دوتا ابر گنده ی در ست و برعکس ... به خاطرِ یه برق کوچولو ... میشمرم و حرف می زنم ... یا برعکس ... فکر می کنم و دستامو تو هوا تگون می دم و حرف نمی زنم ،... تو که گیر نکردی حالا ... گیرم کرده باشی ، پا تو به در نکوبیدی هنوز ... کردی حتمن که حالا قَدش به ابرا رسیده ، گنده تر از دهنش لبو بر می داره . اما، لبو که اصلن مساله ی مهمی نیست گفتی یا نگفتی بی

یا با پلاک گفتی یا نگفتی بی یا با پلاک ... اگه هستشَم حالا وَر چیده پیچیده همین طور باز باز مونده هنوز ... با اون چشاش ... با اون قدش ... حالا ... تُف به هر چی ... نَفَس و ... باز و ... مونده و ... پاره و ... کرده و ... چیده و پیچیده و ... پلاک و قمقمه و پلاک و هستی و پلاک و نخِی که پاره شد ... با اون چشاش ...

حالا هر هزار شماره نامعکوس ... تو ابرا و ... تو رد نشدی ... حتی ردَم نشدی ... تو شناختیش؟! کوچیک بود مثل پدَسوخته لباس و لُپاش و بی پلاک ... آره . آره .

می شه تمومش کنی ؟ هشتاد و نه ... تندتر هشتاد و هفت ... بازم تندتر ... هشتاد و شش ... هشتاد و شش ، شش ، شش ، شش ... هه هه هه ... (نفسی می کشد و حالا آرام) مرسی عزیزم ... اینم پاره اینم پاره اینم پاره شد (سکوتی بسیار طولانی) هان!؟

نمایش به پایان رسیده است

نوشتارِ یکم: فروردین ۱۳۸۱

نوشتارِ نهایی: فروردین ۱۳۸۶